



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

پندرہ روزہ "پندرہ روزہ"



زقادیکی پہلی سیرک شہدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فلش کارت افلاکیان خاکی

نویسنده:

اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی معاونت
تبلیغات و ارتباطات اسلامی

ناشر چاپی:

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	فلش کارت افلاکیان خاکی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۸	آخرِ مهربانی
۱۱	غیرمستقیم
۱۷	شادی در خانه
۲۰	تکمیل ایمان
۲۳	محاسبهٔ روزانه
۲۶	اسیر که نیاورده ام
۲۹	توقدم های مرا محکم می کنی
۳۲	اولین هدیهٔ چمران
۳۶	در برابرم به قامت می ایستاد
۳۹	در بدترین روزها با هم خوش بودیم
۴۳	هرطور خودت دوست داری!
۴۶	فقط غذا!
۵۰	وسایل مان را کادو می بردیم!
۵۴	زندگی در یک اطاق کوچک
۵۷	وسایل زندگی شهید
۶۰	گام اول دنیا
۶۶	تعمیر دستهٔ عینک
۷۱	این نامهٔ اعمال من است!
۷۴	اختلاف دو خانواده را حل کرد
۷۸	از جنس خاک

٨٢ حسابِ سَخْتِ نَفْسِ

٨٥ دَرِبَارَه مَرَكِزِ

فلش کارت افلاکیان خاکی

مشخصات کتاب

سرشناسه: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۶

عنوان و نام پدیدآور: نام کتاب / معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی .

ناشر چاپی : معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع: شهیدان

ص: ۱

اشاره

آخرِ مهربانی

افکار و اندیشه‌ها

زانوهایش همیشه خاکی بود، همیشه خدا. روزی راز این زانوهای خاکی را از سیدمجتبی پرسیدم. چیزی نگفت. اصرار هم که کردم، فایده نداشت. بعد از چند روز تحقیق متوجه شدم که او هر روز صبح، مُصر است در برابر پدرش زانو بزند و دست‌های او را ببوسد. این کار را هم آن قدر با طول و تفسیر انجام می‌داد که زانوهایش خاکی می‌شد. عجیب احترام پدر و مادر را داشت. در خانه، هم همیشه همین‌طور بود؛ با مادرش، با اعضای خانواده. در خانه، دیگر از آن چریک مبارز خبری نبود. آنجا دیگر سراسر جاذبه می‌شد: آخرِ مهربانی.^۱

شهید سیدمجتبی هاشمی

۱. نک: محمد باقر خدایوند و دیگران، تیغ نبوت، ص ۱۸



آخرِ مهربانی

زانوهای او همیشه خاکی بود، همیشه خدا. روزی راز این زانوهای خاکی را از سیدمجتبی پرسیدم. چیزی نگفت. اصرار هم که کردم، فایده نداشت. مجبور شدم خودم تحقیق کنم، ببینم چرا زانوهای سید همیشه خاکی است. بعد از چند روز تحقیق متوجه شدم که او هر روز صبح، مُصر است که در برابر پدرش زانو بزند و دست‌های او را ببوسد. در خانه هم همیشه همین‌طور بود؛ با مادرش، با اعضای خانواده. در خانه دیگر از آن چریک مبارز خبری نبود. آنجا دیگر سراسر جاذبه می‌شد؛ آخرِ مهربانی.^(۱)

۱- . خدا بود و دیگر هیچ نبود، ص ۷۱.

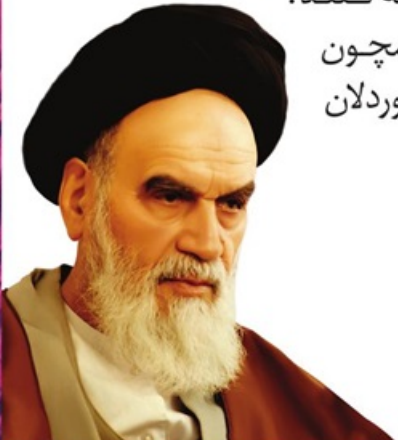
زندگی

به سبک شهدا

افکار شیخ خاکی

منطق ما، منطق ملت ما، منطق مؤمنین، منطق قرآن است: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ با این منطق هیچ قدرتی نمی‌تواند مقابله کند. جمعیتی که، ملتی که خود را از خدا می‌دانند و همه چیز خود را از خدا می‌دانند و رفتن از اینجا را به سوی محبوب خود، مطلوب خود می‌دانند، با این ملت نمی‌توانند مقابله کنند.

آن که شهادت را در آغوش همچون عزیزی می‌پذیرند، آن کوردلان نمی‌توانند مقابله کنند.^۲



۱. بقره، ۱۵۶
۲. سجده نور، ۵۵، حدیث ۱۲۴

منطق ما، منطق ملت ما، منطق مؤمنین، منطق قرآن است: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ با این منطق هیچ

قدرتی نمیتواند مقابله کند. جمعیتی که، ملتی که خود را از خدا می‌دانند و همه چیز خود را از خدا می‌دانند و رفتن

از اینجا را به سوی محبوب خود، مطلوب خود می‌دانند، با این ملت نمی‌توانند مقابله کنند. آن که شهادت را در آغوش همچون عزیزی می‌پذیرند، آن کوردلان نمی‌توانند مقابله کنند.

افکار شیخ خاکی

غیر مستقیم

هیچ وقت یادم نمی‌رود: روزی کفش‌های خودشان را که واکس می‌زدند، کفش‌های مهدی، پسر ارشدمان را هم واکس زدند. گفتم: «چرا این کار را کردید؟» گفت: «من نمی‌توانم مستقیم به پسرم بگویم که این کار را انجام بده؛ چون جوان است و امکان دارد به او بر بخورد. می‌خواهم کفش‌هایش را واکس بزنم و عملاً این کار را به او بیاموزم.»^(۱)

شهید علی صیاد شیرازی

رنگ: ناصر طاهری یاد افغانان زمین من - ۱۳۸۸

غیر مستقیم

هیچ وقت یادم نمی‌رود: روزی کفش‌های خودشان را که واکس می‌زدند، کفش‌های مهدی، پسر ارشدمان را هم واکس زدند. گفتم: «چرا این کار را کردید؟» گفت: «من نمی‌توانم مستقیم به پسرم بگویم که این کار را انجام بده؛ چون جوان است و امکان دارد به او بر بخورد. می‌خواهم کفش‌هایش را واکس بزنم و عملاً این کار را به او بیاموزم.»^(۱)

شهید علی صیاد شیرازی

شهدا شمع محفل دوستانند. شهدا در قهقهه

مستان هشان و در شادی وصولشان «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» اند

و از نفوس مطمئن های هستند که مورد خطاب (فَادْخُلِيْ

فِي عِبَادِيْ وَ اَدْخُلِيْ جَنَّتِي) (۱) پروردگارند. (۲)

ص: ۵

۱-۱. فجر، ۲۹ و ۳۰.

۲-۲. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۴۸.

افکار شیخ خاکی

جاروی درون

به زحمت جارو را از دستش گرفتم. داشت محوطه را آب و جارو می کرد. کار هر روز صبحش بود. ناراحت شد و گفت: «بگذار خودم جارو کنم. این طوری بدی های درونم هم جارو می شوند.»^۱

شهد محمد ابراهیم همت

۱ تک، ناصر طاهری یاد افغانان زمین ص ۳۰

به زحمت جارو را از دستش گرفتم. داشت

محوطه را آب و جارو می کرد. کار هر روز

صبحش بود. ناراحت شد و گفت: «بگذار

خودم جارو کنم. ای نظوری بدی های درونم

هم جارو می شوند.»^(۱)

١-١. ناصر طرهان ينژاد، اف كلایان زمین، ص ٩.



شهادت در راه خدا مسئله‌ای نیست که بشود با پیروزی

در صحنه‌های نبرد مقایسه شود. مقام شهادت، خود،

اوج بندگی و سیروسلوک در عالم معنویت است. (۱)

ص: ۷

افکار و سخنان خاگر

شادی در خانه

دیر به دیر می آمد؛ اما تا پایش را می گذاشت
توی خانه، بگو و بخندمان شروع می شد.
خانه مان کوچک بود. گاهی صدایمان
می رفت طبقه پایین. روزی همسایه پایینی
به من گفت: «به خدا این قدر دلم می خواهد
وقتی که آقا مهدی می آید خانه، لای در
خانه تان باز باشد و من بینم شما زن و شوهر
به همدیگر چه می گوید که این قدر
می خندید؟»^(۱)

شهید مهدی باکری

۱. نک: طه شریفین، «بهاران»، ص ۲۴

شادی در خانه

دیر به دیر می آمد؛ اما تا پایش را می گذاشت توی خانه، بگو و بخندمان شروع می شد. خانه مان کوچک بود. گاهی صدایمان می رفت طبقه پایین. روزی همسایه پایینی به من گفت: «به خدا این قدر دلم

می خواهد وقتی که آقا مهدی می آید خانه، لای در خانه تان باز باشد و من بینم شما زن و شوهر به همدیگر چه می گوید که این قدر می خندید؟»^(۱)

شهید مهدی باکری



ما تابع امر خداییم؛ به همین دلیل طالب شهادتیم و تنها

به همین دلیل است که زیر بار ذلت و بندگی غیر خدا

نمی‌رویم. (۱)

ص: ۹

افکار و اندیشه خاگر

تکمیل ایمان



در همان زمان که به جبهه رفت و آمد می کرد، در صدد ازدواج برآمد و موضوع را در میان گذاشت؛ ولی ما گفتیم: «ازدواج را به بعد از جنگ موکول کن.» گفت: «برای تکمیل ایمان باید ازدواج کنم.»
می خواست از خانواده ای زن بگیرد که عفت و حیا و حجاب را به درستی مراعات می کنند. در نوزده سالگی ازدواج کرد. برخوردش با همسر و خانواده همسر بسیار خوب و با مهربانی و احترام کامل بود.»

شهید حسین زارع کاریری



(۱)

تصویر

تکمیل ایمان

در همان زمان که به جبهه رفت و آمد می کرد، در صدد ازدواج برآمد و موضوع را در میان گذاشت؛ ولی ما گفتیم: «ازدواج را به بعد از جنگ موکول کن.» شهید گفت: «برای تکمیل ایمان باید ازدواج کنم.»

می خواست از خانواده ای زن بگیرد که عفت و حیا و حجاب را به درستی مراعات می کنند و در نوزده سالگی ازدواج کرد. برخوردش با همسر و خانواده همسر بسیار خوب و با مهربانی و احترام کامل بود.» (۱)

شهید حسین زارع کاریری

۱- . قربانگاه عشق، ص ۱۰۸.



سعادت را آن‌ها بردند که آن چیزی را که خدا به آن‌ها

داده بود، تقدیم کردند و ما عقب مانده آن‌ها هستیم. (۱)

ص: ۱۱

افکار شیخ خاکی

محاسبه روزانه

کاغذی توی دستش بود. به نوشته روی کاغذ که نگاه می کرد، گاهی غمگین می شد و گاهی خوش حال. نتوانستم طاقت بیاورم. پرسیدم: «آقارشید! چه توی آن کاغذ هست که این قدر حالت را دگرگون می کند؟» گفت: «حساب کارم است. هر کاری که از صبح انجام می دهم، می نویسم.» گفتم: «عجب حوصله ای داری! مگر سن تو چقدر است که حساب کار خوب و بدت را باید داشته باشی؟!» جواب داد: «اگر بدانیم داریم چه کار می کنیم، کمتر گناه می کنیم.»^۱

شهید رشید صفوی

۱. تک، فاطمه، روحی، پیمان، گل بانو، ص ۶۲.

محاسبه روزانه

کاغذی توی دستش بود. به نوشته روی کاغذ

که نگاه می کرد، گاهی غمگین می شد و

گاهی خوش حال. نتوانستم طاقت بیاورم.

پرسیدم: «آقارشید! چه توی آن کاغذ هست

که ای نقدر حالت را دگرگون می کند؟»

گفت: «حساب کارم است. هر کاری که از

صبح انجام میده‌م، مینویسم.» گفتم:

«عجب حوصله‌های داری! مگر سن تو چقدر

است که حساب کار خوب و بدت را باید

داشته باشی؟!» جواب داد: «اگر بدانیم

داریم چه کار می‌کنیم، کمتر گناه می‌کنیم.»^(۱)

ص: ۱۲

۱-۱. نک: فاطمه روحی. پسران گگ لبانوی، ص ۶۲.



از هر قطره خون شهید ما که به زمین می‌ریزد، انسان‌های

مصمم‌تر و مبارزتری به وجود می‌آیند. (۱)

ص: ۱۳

افکار و اندیشه‌ها

اسیر که نیاورده‌ام!

انگارنه انگار از جبهه رسیده است: از در که وارد شد، آستین‌ها را زد بالا و نشست کنار تشت لباس‌ها. گفتم: «کار شما نیست. کار من است!» خیلی جدی گفت: «یعنی می‌خواهی بگویی این قدر دست و پاچلفتی‌ام؟!» گفتم: «نه بابا! می‌گویم این وظیفه من است.» زل زد توی چشم‌هایم: «خانم جان! اسیر که نیاورده‌ام توی خانه‌ام. حالا بگذار این دو تکه رخت را هم ما بشوییم.»^(۱)



شهید حاج رضا شگری پور

۱. تک، حسن استاد پور، قصص و نثر، ص ۱۴

اسیر که نیاورده‌ام

انگار نه انگار از جبهه رسیده است. از در که وارد شد، آستین‌ها را زد بالا و نشست کنار تشت لباس‌ها. گفتم: «کار شما نیست، کار من است!» خیلی جدی گفت: «یعنی می‌خواهی بگویی این قدر دست و پاچلفتی‌ام؟!» گفتم: «نه بابا! می‌گویم این وظیفه من است!» زل زد توی چشم‌هایم: «خانم جان! اسیر که نیاورده‌ام توی خانه‌ام! حالا بگذار این دو تکه رخت را هم ما بشوییم.»^(۱)

شهید حاج رضا شگری پور



آن‌هایی که به خدا اعتقاد ندارند و به روز جزا، آن‌ها باید
بترسند از موت. آن‌ها از شهادت باید بترسند. ما و شاگردان
مکتب توحید از شهادت نمی‌هراسیم، نمی‌ترسیم. (۱)

ص: ۱۵

**تو قدم‌های
مرا محکم می‌کنی**

افکار شیخ خاگر

منطقه که بود، مدت‌ها می‌شد من و بچه‌ها نمی‌دیدیمش. حسابی دلم می‌گرفت. می‌گفتم: «اصلاً تو که می‌خواستی این کاره بشوی، چرا آمدی مرا گرفتی؟!» می‌گفت: «پس ما باید بی‌زن می‌ماندیم؟!» می‌گفتم: «من اگر نخواهم سرتو نِق بزَنم، پس باید سرچه کسی نِق بزَنم؟!» می‌گفت: «اشکالی ندارد؛ ولی کاری نکن اجر زحمت‌هایت را کم کنی. اصلاً پشت پرده همه این کارهای من، بودنِ توست که قدم‌های مرا محکم می‌کند.» نمی‌گذاشت اخمم باقی بماند. کاری می‌کرد که بخندم؛ آن وقت همه مشکلاتم تمام می‌شد.

شهید عباس بابایی



تو قدم‌های مرا محکم می‌کنی

منطقه که بود، مدت‌ها می‌شد من و بچه‌ها نمی‌دیدیمش. حسابی دلم می‌گرفت. می‌گفتم: «تو اصلاً می‌خواستی این کاره بشوی، چرا آمدی مرا گرفتی؟!» می‌گفت: «پس ما باید بی‌زن می‌ماندیم؟!» می‌گفتم: «من اگر سرتو نخواهم نِق بزَنم، پس باید سرچه کسی نِق بزَنم؟!» می‌گفت: «اشکالی ندارد؛ ولی کاری نکن اجر زحمت‌هایت را کم کنی. اصلاً پشت پرده همه این کارهای من، بودنِ توست که قدم‌های مرا محکم می‌کند.» نمی‌گذاشت اخمم باقی بماند. روش همیشگی اش بود. کاری می‌کرد که بخندم؛ آن وقت همه مشکلاتم تمام می‌شد. (۱)

۱- آن سوی دیوار دل، ص ۸۰.

ما اگر شهید بشویم، قیدوبند دنیا را از روح برداشتیم و به

ملکوت اعلی و به جوار حق تعالی رسیدیم. (۱)

ص: ۱۷

۱-۱. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۸.



اولین هدیه چمران

یادم هست در یکی از سفرهایی که به روستاها می رفت، همراهش بودم. داخل ماشین هدیه ای به من داد. اولین هدیه اش به من بود و هنوز ازدواج نکرده بودیم. خیلی خوشحال شدم و همان جا بازش کردم. دیدم روسری است. یک روسری قرمز با گل های درشت. من جا خوردم؛ اما او لبخند زد و به شیرینی گفت: «بچه ها دوست دارند شما را با روسری ببینند.» از آن وقت روسری گذاشتم. او مرا مثل بچه ای کوچک قدم به قدم جلو برد و به سمت اسلام آورد. نه ماه زیبا با هم داشتیم و بعد ازدواج کردیم. (۱)

شهید مصطفی چمران

۱- نیمه پنهان ماه ۱؛ شهید چمران به روایت همسر، ص ۱۷ و ۱۸.

اولین هدیه

افکار شیخ خاگر

یادم هست در یکی از سفرهایی که به روستاها می‌رفت، همراهش بودم. داخل ماشین هدیه‌ای به من داد. اولین هدیه‌اش به من بود و هنوز ازدواج نکرده بودیم. خیلی خوشحال شدم و همان جا بازش کردم. دیدم روسری است. یک روسری قرمز با گل‌های درشت. جا خوردم؛ اما او لبخند زد و به شیرینی گفت: «بچه‌ها دوست دارند شما را با روسری ببینند.» از آن وقت روسری گذاشتم. او مرا مثل بچه‌ای کوچک قدم به قدم جلو برد و به سمت اسلام آورد.^۱

شعید مصطفیٰ عمران

۱. تک: حبیبه صفوری، همه بندگان خدا، شعید عمران، طابعت همسر، ص ۱۸۹-۱۷.



ما از خدا هستیم همه. همه عالم از خداست، جلوه

خداست و همه عالم ب هسوی او برخواهد گشت؛ پس

چه بهتر که برگشتن، اختیاری باشد و انتخابی و انسان

انتخاب کند شهادت را در راه خدا و انسان اختیار کند

موت را برای خدا و شهادت را برای اسلام. (۱)

افکار و اندیشه‌ها

در برابرم
به قامت می ایستاد

همیشه عادت داشت وقتی من وارد اتاق می شدم، به قامت می ایستاد. روزی وقتی وارد شدم، روی زانویش ایستاد. ترسیدم و گفتم: «عباس، چیزی شده؟! پاهایت چطورند؟» خندید و گفت: «نه، شما بدعادت شده‌اید: من همیشه جلوی پایتان بلند می شوم. امروز خسته‌ام. به زانو ایستادم!» اصرار کردم که ناراحتی‌اش را بگویند. بعد از اصرار زیاد من گفت: «چند روزی بود که پاهایم را از پوتین در نیاورده بودم. انگشت‌هایم پوسیده است. نمی توانم روی پاهایم بایستم.» عباس با همان حال، صبح روز بعد به منطقه جنگی رفت.^(۱)

شهید عباس کریمی

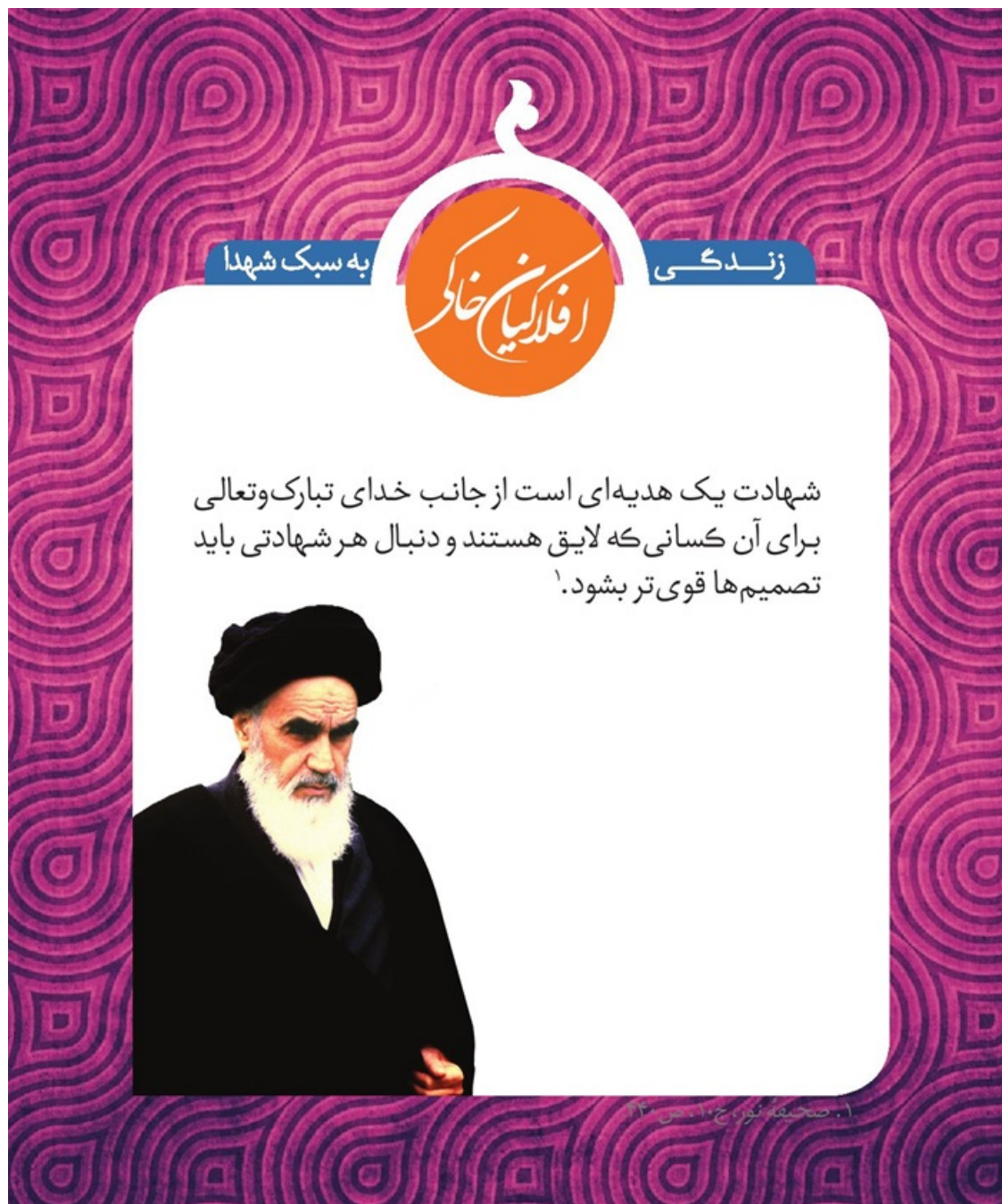
۱. تک، همه ما که می شناسیم.

در برابرم به قامت می ایستاد

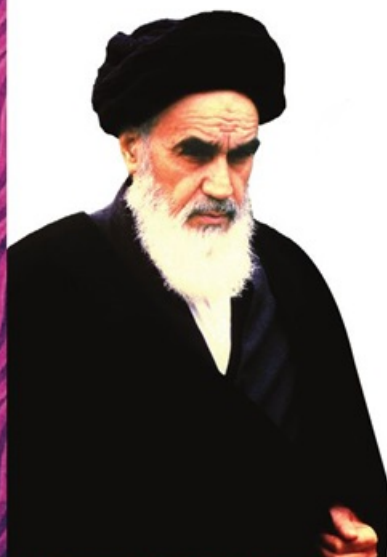
همیشه عادت داشت وقتی من وارد اتاق می شدم، بلند می شد و به قامت می ایستاد. روزی وقتی وارد شدم، روی زانویش ایستاد. ترسیدم. گفتم: «عباس، چیزی شده؟! پاهایت چطورند؟» خندید و گفت: «نه، شما بدعادت شده‌اید! من همیشه جلوی تو بلند می شوم، امروز خسته‌ام، به زانو ایستادم.» اصرار کردم که ناراحتی‌اش را بگویند. بعد از اصرار زیاد من گفت: «چند روزی بود که پاهایم را از پوتین در نیاورده بودم، انگشتان پاهایم پوسیده است. نمی توانم روی پاهایم بایستم. عباس با همان حال، صبح روز بعد به منطقه جنگی رفت.^(۱)

شهید عباس کریمی

١- . نشرية كمان، ش ٤، ص ٥.



شهادت یک هدیه‌ای است از جانب خدای تبارک و تعالی
برای آن کسانی که لایق هستند و دنبال هر شهادتی باید
تصمیم‌ها قوی‌تر بشود!



۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۴

شهادت یک هدیه‌ای است از جانب خدای تبارک و تعالی

برای آن کسانی که لایق هستند و دنبال هر شهادتی باید

تصمیم‌ها قوی‌تر بشود. (۱)

ص: ۲۱

افکار شیخ خاکی

**در بدترین روزها
با هم خوش بودیم**

هرچه سختی بود، با یک نگاهش می‌رفت. همین که جلوی همه برمی‌گشت می‌گفت: «یک موی خانم را نمی‌دهم به دنیا. تا آخر عمر نوکرش هستم»، خستگی‌هایم را می‌برد. می‌دیدم محکم پشتم ایستاده. هیچ وقت بودن با منوچهر برایم عادت نشد. گاهی یادمان می‌رفت چه وضعیتی داریم. بدترین روزها را با هم خوش بودیم. از خنده و شوخی اتاق را می‌گذاشتیم روی سرمان.^۱

شهید منوچهر مُدِق

۱. یک، مریم، آدان، ایک سوپران، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

در بدترین روزها با هم خوش بودیم

هرچه سختی بود، با یک نگاهش می‌رفت. همین که جلوی همه برمی‌گشت می‌گفت: «یک موی خانم را نمی‌دهم به دنیا. تا آخر عمر نوکرش هستم»، خستگی‌هایم را می‌برد. می‌دیدم محکم پشتم

ایستاده. هیچ وقت بودن با منوچهر برایم عادت نشد. گاهی یادمان می‌رفت چه شرایطی داریم. بدترین روزها را با هم خوش بودیم. از خنده و شوخی اتاق را می‌گذاشتیم روی سرمان.^(۱)

شهید منوچهر مُدِق

۱- شوکران ۱، ص ۵۷ و ۵۸.

افکار شیخ خاگر

هرطور خودت دوست داری!

شاید علاقه‌اش را زیاد به من نمی‌گفت؛ ولی در عمل خیلی به من توجه می‌کرد. با همین کارهایش غصه‌دوری از خانواده‌ام یادم می‌رفت. حقوق که می‌گرفت، می‌آمد خانه و تمام پولش را می‌گذاشت توی کمد من. می‌گفت: «هرطور خودت دوست داری، خرج کن.» اگر خودش پول لازم داشت، می‌آمد و از من می‌گرفت. هر وقت هم که دلم برای پدر و مادرم تنگ می‌شد، آزاد بودم یکی دو هفته بروم اصفهان. از اصفهان هم که برمی‌گشتم، می‌دیدم زندگی خیلی مرتب و تمیز است. لباس‌هایش را خودش می‌شست و آشپزخانه را مرتب می‌کرد.^۱

شکیر یوسف طاهر روز

۱ نک: زهره سرمنی، بی‌سبب‌ها، ماه ۸؛ کلاه‌وزیر روایت همسرش می‌کند، ص ۲۷ و ۲۸.



شهادت ارثی است که از اولیای ما به ما می‌رسد. آنها

باید از مردن بترسند که بعد از مرگ، موت را فنا می‌دانند.

ما که بعد از موت را حیات بالاتر از این حیات میدانیم،

چه باکی داریم! (۱)



هرطور خودت دوست داری!

شاید علاقه اش را خیلی به من نمی گفت، ولی در عمل خیلی به من توجه می کرد. با همین کارهایش غصه دوری از خانواده ام یادم می رفت. حقوق که می گرفت، می آمد خانه و تمام پولش را می گذاشت توی کمد من. می گفت: «هرطور خودت دوست داری، خرج کن.» خرید خانه با من بود. اگر خودش پول لازم داشت، می آمد و از من می گرفت.

هر وقت هم که دلم برای پدر و مادرم تنگ می شد، آزاد بودم یکی دو هفته بروم اصفهان. اصلاً سخت نمی گرفت. از اصفهان هم که برمی گشتم، می دیدم زندگی خیلی مرتب و تمیز است. لباس هایش را خودش می شست و آشپزخانه را مرتب می کرد. (۱)

١- . نيمه پنهان ماه ٨؛ كلاهدوز به روايت همسر شهيد، ص ٢٧ و ٢٨.

فقط غذا!

افکار شیخ خاکی

یوسف اصلاً کاری به کار من نداشت: نه به غذا ایراد می‌گرفت، نه به کارخانه. حتی اگر دو روز هم غذا درست نمی‌کردم، خم به ابرو نمی‌آورد. خوش حال‌تر می‌شد اگر می‌نشستم و چهارتا کتاب می‌خواندم. می‌گفت: «زیاد وقتت را صرف کارهای روزمره زندگی نکن که از مطالعات بمانی.» بارها از او پرسیدم: «چه دوست داری برایت بپزم؟» می‌خندید و می‌گفت: «غذا، فقط غذا.» یادم نیست یک بار هم گفته باشد فلان غذا. همیشه هم سفارش می‌کرد: «یک جور غذا درست کن. مهمان هم که داشتیم، یک جور. زیاد درست کن؛ ولی متنوعش نکن.»^۱

شهید یوسف طاهر روز

۱. نک: زهره شریعتی، نامه‌ها، کلاه‌دو به روایت همسر شهید، ص ۳۷.

امروز به فضل همین شهادت‌ها و ب هبرکت خون شهدا،

ملت ما، ملت سربلند و آبرومندی است و ملتها آبرو و

عزت را ای‌نگونه باید پیدا کنند.



ایستادگی در مقابل دشمنان مقتدر و مسلط، زورگوی
ظالم و پرروی گستاخ، کار بسیار بزرگ و با عظمتی است.
این همان کاری است که مردم ما کردند و عظمت
ملت ما به خاطر همین شهادت جوانان شما و شجاعت
فرزندانتان بود^۱.



۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مکتب‌العالی)، ۲۴ آبان ۲۰۰۶

فقط غذا!

یوسف اصلاً کاری به کار من نداشت. نه به غذا ایراد می گرفت، نه به کارِ خانه. حتی اگر دو روز هم غذا درست نمی کردم، خم به ابرو نمی آورد. گاهی می گفت: «تو چرا اینطوری هستی؟ ولش کن بابا! چه قدر به این چیزها اهمیت می دهی؟ هرچه شد می خوریم دیگر.»

بارها از او پرسیدم: «چه دوست داری برایت بیزم؟» می خندید و می گفت: «غذا! فقط غذا.» یادم نیست یک بار هم گفته باشد فلاین غذا. همیشه هم سفارش می کرد: «یک جور غذا درست کن. مهمان هم که داشتیم، یک جور! زیاد درست کن؛ ولی متنوعش نکن.» (۱)

١- . نيمه پنهان ماه ٨؛ كلاهدوز به روايت همسر شهيد، ص ٣٧.

**وسایلمان را
کادو می بردیم!**

افکار شیخ خاگر

همان چند ماه اول، عباس کم کم در گوشم حرف هایی خواند که قبل از آن نشنیده بودم. می گفت: «آدم مگر روی زمین نمی تواند بنشیند؟! حتماً مبل می خواهد؟! آدم مگر حتماً باید توی لیوان کریستال آب بخورد؟!» مدام این حرف ها را در گوشم زمزمه می کرد. بالاخره گفتم: «... تو من را دوست داری و من هم تو را. همین مهم است!...». این طرف و آن طرف که می رفتیم، وسایلمان را کادو می بردیم. بعد از مدتی خانه ای که همکارانم به شوخی می گفتند باید بیایند وسیله هایش را کش بروند، به خانه ای معمولی و ساده تبدیل شد.^۱

سُهِدِ عَبَّاسِ بَابِی

۱. تک، مریم، اعیان از سوی دیوار تل، ص ۲۵.



ایستادگی در مقابل دشمنان مقتدر و مسلط، زور گوی

ظالم و پرروی گستاخ، کار بسیار بزرگ و با عظمتی است.

این همان کاری است که مردم ما کردند و عظمت

ملت ما ب هخاطر همین شهادت جوانان شما و شجاعت

فرزندانتان بود. (۱)

١- . بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظل هالعالی)، ٢٤ آبان ١٣٦٨ .

زندگی

به سبک شهیدا

افکار شیخ خاکی

شهید جانش را فروخته و در مقابل آن، بهشت و رضای الهی را گرفته است که بالاترین دستاوردهاست. به شهادت در راه خدا، از این منظر نگاه کنیم. شهادت، مرگ انسان‌های زیرک و هوشیار است که نمی‌گذارند این جان، مفت از دستشان برود و در مقابل، چیزی عایدشان نشود.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، ۲۵ مرداد ۱۴۸۸

وسایل مان را کادو می بردیم!

همان چند ماه اول، عباس کم کم در گوشم حرف هایی خواند که قبل از آن نشنیده بودم. می گفت: «آدم مگر روی زمین نمی تواند بنشیند؟! حتماً مبل می خواهد؟! آدم مگر حتماً باید توی لیوان کریستال آب بخورد؟!» مدام این حرف ها را در گوش من زمزمه می کرد. من هم که هم خیلی دوستش داشتم و هم خیلی قبولش، آرام آرام راضی شدم.

این طرف و آن طرف که می رفتیم، وسایلمان را کادو می بردیم. عباس تلفن زده بود و از مادرم اجازه گرفته بود. بعد از مدتی خانه ای که همکارانم به شوخی می گفتند که باید بیایند وسیله هایش را کیش برونند، به خانه ای معمولی و ساده تبدیل

۱- . آن سوی دیوار دل، ص ۷۵.

زندگی
در یک اتاق کوچک

افکار شیخ خاگر

بالاخره مادرم راضی شد و او مرا با خودش برد. بعدها دوستانش گفتند: «آقا عبدالله چه راحت خانمش را بدون سور، فقط با گز و شیرینی برداشت و رفت!» شیراز که رسیدیم، رفتیم مهمانسرای که عده‌ای از روحانیان دیگر هم با خانواده‌هایشان آنجا بودند. زندگی مان با یک اتاق کوچک که دستشویی و حمام داشت، بدون آشپزخانه شروع شد. وقتی رسیدیم، وسایل اتاق را کمی جابه‌جا کردم. ریخت‌وپاش‌ها جمع شد. گفت: «زن داشتن عجب چیز خوبی است. من اصلاً فکر نمی‌کردم همین وسایل را اگر جور دیگری بچینم، بهتر می‌شود.»^۱

شهید عبدالله سیّدی



۱. مهندس عبدالرحمن سیّدی، یاد و شناسنامه‌ی شهید روز شکر، ص ۱۰

شهید جاننش را فروخته و در مقابل آن، بهشت و رضای

الهی را گرفته است که بالاترین دستاوردهاست. به

شهادت در راه خدا، از این منظر نگاه کنیم. شهادت،

مرگ انسا نه‌ای زیرک و هوشیار است که

نم یگذارند این جان، مفت از دستشان

برود و در مقابل، چیزی عایدشان

نشود.^(۱)

ص: ۲۹

۱-۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظل‌ه‌عالی)، ۲۵ مرداد ۱۳۶۸.

افکار و سخنان خاگر

وسایل زندگی شهید

همیشه توی فکر و خیالم، خانه آقای حسینی را با فرش‌های مجلل، مبلمان گران‌قیمت و تشکیلات آن چنانی تصور می‌کردم. برای این زندگی اشرافی، توجیه هم داشتم. می‌گفتم: «بالاخره فرمانده تیپ است!» آن روز خیلی گریه کردم؛ اما نمی‌دانم چقدر طول کشید: بنا شده بود وسایل شهید را من بفرستم مشهد. فرش‌های مجلش، چند تا پتو بود. وسایل اشرافی و آن چنانی‌اش هم یخچالی کوچک بود و گازی رنگ‌ورورفته و کمی ظرف و ظروف. دوسه تا صندوق خالی مهمات هم کمد وسایلش بود!^۱

شهید سید علی حسینی

۱. تک، سید عارف، ساکنان ملک اعظم، ص ۳۳

زندگی در یک اتاق کوچک

بالاخره مادرم راضی شد و او مرا با خودش برد. بعدها دوستانش گفتند: «آقا عبدالله چه راحت خانمش را بدون سور، فقط با گز و شیرینی برداشت و رفت.»

شیراز که رسیدیم، رفتیم مهمانسرای که عده ای از روحانیان دیگر هم با خانواده هایشان آنجا بودند. زندگی مان با یک اتاق کوچک که دستشویی و حمام داشت، بدون آشپزخانه شروع شد. وقتی رسیدیم، وسایل اتاق را کمی جابه جا کردم. ریخت و پاش ها جمع شد. گفت: «زن داشتن عجب چیز خوبی است. من اصلاً فکر نمی کردم همین وسایل را اگر جور دیگری بچینم، بهتر می شود.» (۱)



خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال

آنان که در این قافله نور جان و سر باختند! خوشا به حال

آنهايي که اين گوهرها را در دامن خود پروراندند! (۱)

ص: ۳۱

وسایل زندگی شهید

همیشه توی فکر و خیالم، خانه آقای حسینی را با فرش های مجلل، مبلمان گران قیمت و تشکیلات آن چنانی تصور می کردم. برای این زندگی اشرافی، توجیه هم داشتم. می گفتم: «بالاخره فرمانده تیپ است!»

آن روز خیلی گریه کردم؛ اما نمی دانم چقدر طول کشید: بنا شده بود وسایل شهید را من بفرستم مشهد. فرش های مجللش، چند تا پتو بود! وسایل اشرافی و آن چنانی اش هم یخچالی کوچک بود و گازی رنگ و ورورفته و کمی ظرف و ظروف. دوسه تا صندوق خالی مهمات هم کمد وسایلش بود!^(۱)

شهید سیدعلی حسینی

ص: ۳۲

۱- . ساکنان ملک اعظم ۳، ص ۴۳.

افکار شیخ خاگر

گام اول دنیا

یادم می‌آید که ایشان در اتاق کار، روی زمین می‌نشست و کارهایش را انجام می‌داد. از این بابت، احساس کردم که شاید معذب باشد. پیش قدم شدم و رفتم یک صندلی گرفتم؛ اما با دیدن آن، برخلاف انتظار اولیه‌ام نه تنها شاد نشدم، بلکه ناراحت هم شدم! گفتم: «دنیا آهسته‌آهسته آدمی را در کام خود می‌برد. قدم اول را که برداشتی، تا آخر می‌روی؛ پس باید همواره در همان گام اول باشی.»^۱

شهید علی صبار سیرازی

۱. حکایت خلیل امجدی، اسطوره‌ها، ص ۸۹.

شهادت علاوه بر مقامات رفیع معنوی که زبانه‌ها و قلمها

از توصیف آن و چشم و دله‌ها از مشاهده آن ناتوانانند،

مشعلدار پیروزی و استقلال

ملت اند و حق بزرگ آنان بر

گردن ملت، بسی عظیم است. (۱)

۱-۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظل هالعالی)، ۱۹ بهمن ۱۳

زندگی

به سبک شهدا

افکار شیخ خاکی

اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه‌ای از اخلاص‌ها و توجه‌ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی الله» حاصل نمی‌شود.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مد ظله العالی)، اسفند ۱۳۶۸

گام اول دنیا

یادم می‌آید که ایشان در اتاق کار، روی زمین می‌نشست و کارهایش را انجام می‌داد. از این بابت احساس کردم که شاید معذب باشد. پیش قدم شدم و رفتم یک صندلی گرفتم؛ اما با دیدن آن برخلاف انتظار اولیه ام نه تنها شاد نشد، بلکه ناراحت هم شد. گفت: «دنیا آهسته آهسته آدمی را در گام خود می‌برد. قدم اول را که برداشتی، تا آخر می‌روی. لذا باید همواره در همان گام اول باشی.» (۱)

شهید علی صیاد شیرازی

افکار شیخ خاکی

دنیا را سه طلاقه کرده ام!

شهید چمران در یکی از یادداشت های خود نوشته است: «قبول شهادت، مرا آزاد کرده است. من آزادی خود را به هیچ چیز حتی به حیات خود نمی فروشم. من هنگام غم و درد، به علی علیه السلام می نگرم و هنگام شهادت، به حسین علیه السلام.
یک تاریخ درد و غم شهادت، پشتوانه فداکاری ها و پایداری های من است. خدا خواست که من دنیا را برای همیشه سه طلاقه کنم و آرزو کنم که آرزویی نکنم.»^۱

شهید مصطفی جمران

۱- نک: خلاصه های سخنرانی شهید جمران، ص ۳۵

اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدم های از

اخلاص ها و توجه ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی

الله» حاصل نمی شود. (۱)

ص: ۳۵

دنیا را سه طلاقه کرده ام!

شهید چمران در یکی از یادداشت های خود نوشته است: «قبول شهادت، مرا آزاد کرده است. من آزادی خود را به هیچ چیز حتی به حیات خود نمی فروشم. من هنگام غم و درد، به علی (علیه السلام) می نگرم و هنگام شهادت، به حسین (علیه السلام). یک تاریخ درد و غم شهادت، پشتوانه فداکاری ها و پایداری های من است. خدا خواست که من دنیا را برای همیشه سه طلاقه کنم و آرزو کنم که آرزویی نکنم. (۱)»

شهید مصطفی چمران

ص: ۳۶

زندگی

به سبک شهدا

افکار شیخ خاکی

خداوندا! تو می دانی که فرزندان این سرزمین در کنار
پدران و مادران خود برای عزت دین تو به شهادت
می رسند و بالبی خندان و دلی پر از شوق
و امید به جوار رحمت بی انتهای
تو بال و پَر می کشند^(۱).

(۱) صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۷

خداوندا! تو می دانی که فرزندان این سرزمین در کنار

پدران و مادران خود برای عزت دین تو به شهادت

میرسند و بالبی خندان و دل پر از شوق

و امید به جوار رحمت بی انتهای

تو بال و پَر می کشند^(۱).

١-١. صحيفة نور، ج ٢٠، ص ٣٤٧.

تعمیر دسته عینک

افکار شیخ خاکی

عینکش شکسته بود و هر روز نخ می، سیمی، منگنه‌ای پیدا می‌کرد و به جای لولای این عینک از آن استفاده می‌کرد. می‌گفتم: «حاج آقا، فرم این عینک را عوض کنید.» می‌گفت: «نه، این عینک خودم دیگر هیدرولیکی شده! خیلی خوب است.» یک بار این عینک شکست. با خوشحالی گفتم: «حاج آقا، دیگر می‌روید و عوضش می‌کنید.» روز بعد دیدم خوش حال است که جایی پیدا کرده که آن عینک را تعمیر می‌کنند. عصر آن روز با هم رفتیم آنجا. حدود ۱۵۰ تومان داد و عینک را تعمیر کرد. خیلی خوش حالی می‌کرد و می‌گفت: «ببین مثل عینک نو شده است!»

شهید عبدالله میثمی

۱ تک: مهر اسلادک مهری، زاد و ششم عمارت، چهل روز اسکرین ۲۰۱۸

تعمیر دسته عینک

دسته عینکش که می شکست، سیمی پیدا می‌کرد و به جای لولای این عینک از آن استفاده می‌کرد. می‌گفتم: «حاج آقا، فرم این عینک را عوض کنید.» می‌گفت: «نه! این عینک خودم دیگر هیدرولیکی شده. خیلی خوب است.»

یک بار این عینک شکست. من با خوشحالی گفتم: «حاج آقا، دیگر می‌روید و عوضش می‌کنید.» روز بعد دیدم خوش حال است که جایی پیدا کرده که آن عینک را تعمیر می‌کنند. عصر آن روز با هم رفتیم آنجا. حدود ۱۵۰ تومان داد و عینک را تعمیر کرد. خیلی خوش حالی می‌کرد و می‌گفت: «ببین مثل عینک نو شده است!» (۱)

۱- . چهل روز دیگر، ص ۳۵.



همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دل سوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود. (۱)

ص: ۳۹

یک مشت خاک بپاش به صورتم!

یادم هست یک بار وصیت کرد: «وقتی من را گذاشتید توی قبر، یک مشت خاک بپاش به صورتم.» پرسیدم: «چرا؟» گفت: «برای اینکه به خودم بیایم و بینم دنیایی که به آن دل بسته بودم و به خاطرش معصیت می کردم، یعنی همین.» گفتم: «مگر تو چقدر گناه کرده ای؟» گفت: «خدا دوست ندارد بنده هایش را رسوا کند. خودم می دانم چه کاره ام.»^(۱)

شهید منوچهر مدق

ص: ۴۰

۱- . اینک شوکران ۱، ص ۶۴.

فداکاری شهیدان و گذشت خانواد هها و حضور رزمندگان

ما بود که ابرهای تیره و تار آن روزگار دشوار را از افق

زندگی این ملت زدود. (۱)

ص: ۴۱

۱-۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، ۱ مهر ۱۳۷۲.

افکار و اندیشه‌ها

یک مشت خاک
بپاش به صورتم!

یادم هست یک بار این طور وصیت کرد:
«وقتی من را گذاشتید توی قبر، یک مشت
خاک بپاش به صورتم.» پرسیدم: «چرا؟!»
گفت: «برای اینکه به خودم بیایم و ببینم
دنیایی که به آن دل بسته بودم و به خاطرش
معصیت می‌کردم، یعنی همین.» گفتم: «مگر
تو چقدر گناه کرده‌ای؟» گفت: «خدا دوست
ندارد بنده‌هایش را رسوا کند. خودم
می‌دانم چه کاره‌ام.»^۱

شهید نوه‌گوردی

۱. تک، عزیز، آلمان، یک سوئیزن، ص ۶۴.




این نامه اعمال من است!

شب‌ها که خانه بود، کاغذی را دست می‌گرفت و علامت می‌زد. شبی صدایم زد و گفت: «عیال، این کاغذ را دیده‌ای؟» گفتم: «نه! چه هست؟» گفت: «نامه عملم است! حساب و کتاب کارهایم. می‌خواهم بدانم هر روز دل چند نفر را شکسته‌ام، با چند نفر خوب بوده‌ام و چه کارهایی کرده‌ام.»

همه این‌ها را می‌نویسم. گفتم نشان تو هم بدهم، شاید دوست داشتی که برای خودت درست کنی.»^(۱)

شهید محمدعلی خورشاهی

١- . آخريين معادله، ص ١٦١.

افکار و اندیشه خاگر

نامه عملم است!



شبها که خانه بود، کاغذی را دست می‌گرفت و علامت می‌زد. شبی صدایم زد و گفتم: «عیال، این کاغذ را دیده‌ای؟» گفتم: «نه. چه هست؟» گفتم: «نامه عملم است! حساب و کتاب کارهایم. می‌خواهم بدانم هر روز دل چند نفر را شکسته‌ام، با چند نفر خوب بوده‌ام و چه کارهایی کرده‌ام. همه این‌ها را می‌نویسم. گفتم نشان تو هم بدهم. شاید دوست داشتی برای خودت درست کنی.»^۱

شهید محمد علی فورساهی



۱. نک: راستی، صافی، آخرین مقاله، ص ۱۶۱.

ما تا آخرین نفر و تا آخرین منزل و تا آخرین قطره

خون، برای اعتای کلمه «الله» ایستاد هایم. (۱)

ص: ۴۳

۱- ۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۹.

افکار و اندیشه خاکی

اختلاف دو خانواده را حل کرد

بین دو خانواده کمی اختلاف بود. پدر و مادر مجید حسابی ناراحت بودند که به عروسی دعوت نشده بودند. وقتی مجید موضوع را فهمید، به خانواده اش گفت: «چیز مهمی اتفاق نیفتاده است. برویم خانه فلانی و عروسی بچه شان را تبریک بگوییم!» پدر و مادرش راضی نمی شدند. رفت هدیه تهیه کرد و با اصرار، پدر و مادرش را به آنجا برد. این کار مجید باعث شد که اختلاف دو خانواده حل شود.^۱

شهید مجید جعفری

۱. نک: فاطمه روحی پیمان گل بانو، حل ۱۳.

اختلاف دو خانواده را حل کرد

بین دو خانواده کمی اختلاف بود. پدر و مادر مجید حسابی ناراحت بودند که به عروسی دعوت نشده بودند. وقتی مجید موضوع را فهمید، به خانواده اش گفت: «چیز مهمی اتفاق نیفتاده است، برویم خانه فلانی و عروسی بچه شان را تبریک بگوییم!» پدر و مادرش راضی نمی شدند. مجید رفت هدیه تهیه کرد و با اصرار، پدر و مادرش را به آنجا برد. این کار مجید باعث شد که اختلاف دو خانواده حل شود.^(۱)

شهید مجید جعفری



پرچم عروج انسان به بام معنویت که امروز در گوشه و کنار دنیا برافراشته می‌شود، درحقیقت پرچم امام ما و شهیدان اوست. آنها زنده‌اند و روزبه‌روز زنده‌تر خواهند شد.^۱



۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، ۱۹ آبان ۱۳۸۰

پرچم عروج انسان به بام معنویت که امروز در

گوشه و کنار دنیا برافراشته میشود، درحقیقت پرچم

امام ما و شهیدان اوست. آنها زنده‌اند و روزبه‌روز زنده‌تر

خواهند شد.^(۱)

١-١. بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظل هالعالی)، ١٩ بهمن ١٣٦٨.

افکار و اندیشه‌ها

از جنس خاک

تازه وارد لشکر شده بودم. گذرم افتاد به آشپزخانه. دیدم یک نفر وردست آشپز، قابلمه جابه جا می‌کند. فردایش جلوی در ستاد، همان شخص را دیدم که جارو می‌زد. شب جمع شدیم توی حسینیه اردوگاه. رئیس ستاد لشکر می‌خواست سخنرانی کند. همان شخص آمد و رفت پشت تریبون! تا دقایقی جمعیت پرشور فریاد می‌زدند: «فرمانده آزاده، آماده‌ایم، آماده!»^(۱)



شهید حاج رضا شگری پور

۱. نک، حسن سجادی پور، فتوح و آئین، ص ۴۶

از جنس خاک

تازه وارد لشکر شده بودم. گذرم افتاد به آشپزخانه. دیدم یک نفر وردست آشپز، قابلمه جابه جا می‌کرد. فردایش جلوی در ستاد، همان شخص را دیدم که جارو می‌زد. شب جمع شدیم حسینیه اردوگاه. رئیس ستاد لشکر می‌خواست سخنرانی کند. همان شخص آمد و رفت پشت تریبون! تا دقایقی جمعیت پرشور فریاد می‌زد: «فرمانده آزاده، آماده‌ایم، آماده»^(۱)

شهید حاج رضا شگری پور

زندگی

به سبک شهیدا

افکار شیخ خاکی

شهیدان، جوانان مؤمن و فداکاری بودند که برای دفاع از کشور و ملت در برابر متجاوزان به این آب و خاک، جان خود را در کف دست گرفته و با نام و یاد خدا به میدان نبرد قدم نهادند. ملت ما و به ویژه جوانان امروز مدیون شهیدان اند. از خودگذشتگی آن پاک‌بازان بود که اسلام و استقلال و آزادی را به ملت ایران هدیه کرد و ادای حق بزرگ آنان و تکریم یاد و نام آنان نشانه فداکاری به ارزش‌های والاست.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب (مد ظله العالی)، آشنایی، ۸۷

شهیدان، جوانان مؤمن و فداکاری بودند که برای دفاع

از کشور و ملت در برابر متجاوزان به این آب و خاک، جان

خود را در کف دست گرفته و با نام و

یاد خدا به میدان نبرد قدم نهادند.

ملت ما و به ویژه جوانان امروز مدیون

شهیدا ناند. از خود گذشتگی آن
پا کبازان بود که اسام و استقلال
و آزادی را به ملت ایران هدیه کرد
و ادای حق بزرگ آنان و تکریم
یاد و نام آنان نشانه فداکاری به
ارز شهای والاست. (۱)

ص: ۴۷

۱-۱. بیانات رهبر معظم انقلابمدظل هالعالی، ۴ اسفند ۱۳۸۷.

حسابِ سختِ نفس

افکارِ خاکی

دفتَرچِه‌ای داشت که آخر شب اعمال خوب و بد خود را در آن یادداشت می‌کرد و نفس را به محکمۀ وجدان می‌برد. شبی دیدم که در مقابل گناه چشم، علامت مثبت گذاشت. گفتم: «کی و کجا چشم تو مرتکب گناه شد؟!» و به شوخی ادامه دادم: «حتماً به کلاغ‌ها نگاه کردی که آن هم گناه کبیره است!» سر به زیر انداخت و گفت: «نه خانم! ما ظاهرمان از باطنمان بهتر است. امروز که آدم محل کار تو، یکی از همکارانت جلو آمد و احوال‌پرسی کرد که برای لحظه‌ای چشمم افتاد توی چشمش.»^۱

شهید حمیدرضا شریف‌الحسینی

۱. نک: سیمین و هفتمین شماره شهر، ص ۳۸

حسابِ سختِ نفس

دفتَرچِه‌ای داشت که آخر شب اعمال خوب و بد خود را در آن یادداشت می‌کرد و نفس را به محکمۀ وجدان می‌برد. شبی دیدم که در مقابل گناه چشم، علامت مثبت گذاشت. گفتم: «کی و کجا چشم تو مرتکب گناه شد؟!» و به شوخی ادامه دادم: «حتماً به کلاغ‌ها نگاه کردی که آن هم گناه کبیره است!» سر به زیر انداخت و گفت: «نه خانم! ما ظاهرمان از باطنمان بهتر است. امروز که آدم محل کار تو، یکی از همکاران تو جلو آمد و احوال‌پرسی کرد که برای لحظه‌ای چشمم افتاد توی چشمش.»^(۱)

شهید حمیدرضا شریف‌الحسینی

۱- شهرگان شهر، ج ۱، ص ۳۸.

این هشت سال، مظهري از برترين صفاتي است كه يك جامعه ميتواند به آنها بيالسد و از جوانان خودش انتظار داشته باشد. يعني دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنويت و دينداري است، مظهر آرمانخواهي است، مظهر ايتار و از خودگذشتگي است، مظهر ايستادگي و پايداري و مقاومت است، مظهر تدبير و حكمت است.^(۱)

زندگي

به سبك شهدا

افكار شيخ خاكر

این هشت سال، مظهري از برترين صفاتي است كه يك جامعه مي تواند به آنها بيالسد و از جوانان خودش انتظار داشته باشد. يعني دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنويت و دينداري است، مظهر آرمانخواهي است، مظهر ايتار و از خودگذشتگي است، مظهر ايستادگي و پايداري و مقاومت است، مظهر تدبير و حكمت است.^۱

۱. بيانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، ۲۴ شهریور ۸۸

ص: ۴۹

۱- ۱. بيانات رهبر معظم انقلاب مدظله العالی، ۲۴ شهریور ۸۸.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

